

اقتصاد سیاسی شکل‌گیری گروه‌های تروریستی در ایران و جهان اسلام

و نقش مجتمع‌های نظامی-صنعتی آمریکا

روح‌اله شهنازی*

چکیده

اقتصاد آمریکا در حال حاضر وابستگی زیادی به تولیدات نظامی دارد. مجتمع‌های نظامی-صنعتی آمریکا همانند هر صنعتی دیگر برای دستیابی به تولید پایدار نیازمند بازار مصرف پایدار هستند. مصرف پایدار ابزار جنگی به معنای دائمی شدن جنگ است. از طرف دیگر هانتینگتون برخورد بین تمدن اسلامی و غربی را به‌عنوان جنگ جهانی بعدی معرفی می‌کند و معتقد است گروهی از کشورهای پیرو اسلامی خطر جدیدی هستند که غرب باید علیه آنها اقدام کند. با لحاظ این دو نکته محوریت اقتصادی و سیاسی فعالیت‌های آمریکا، خلق و حفظ دشمن مجازی و ایجاد جنگ دائمی در جهان اسلام است. جهت اثبات این موضوع این مقاله از روش تحلیلی اسنادی استفاده می‌کند.

در خصوص زمینه‌های شکل‌گیری داعش به‌طور کلی پنج نظریه اصلی مطرح شده است. تئوری مقاله حاضر این است که آمریکا با ایجاد گروه تروریستی‌ای مانند داعش، هم‌بازاری برای تولیدات مجتمع‌های نظامی صنعتی خود ایجاد کرده و هم‌نگرانی هانتینگتون از تمدن اسلامی با وجود چنین عناصر تربیت شده‌ای در درون تمدن اسلامی را برطرف کرده است. البته شواهد آماری مربوط به افزایش فعالیت‌های تروریستی در کشورهای اسلامی بعد از فروپاشی شوروی نیز به نوعی مؤید تئوری حاضر است.

واژه‌های کلیدی: اقتصاد سیاسی، گروه‌های تروریستی، مجتمع‌های نظامی-صنعتی، نظریه برخورد تمدن‌ها، داعش.

طبقه‌بندی JEL: F59, O25, L52.

۱. مقدمه

تولیدات مجتمع‌های نظامی-صنعتی اعم از توپ، تانک و هواپیما همانند هر کالای صنعتی دیگر برای دستیابی به تولید پایدار نیازمند مصرف پایدار هستند. مصرف پایدار ابزار جنگی به معنای دائمی شدن جنگ است. تفاوت مبنایی ساختار تمدنی اقتصاد آمریکا با تمدن‌های قبلی در همین است که در امپراتوری آمریکا ارتباط جنگ و اسلحه معکوس شده است. اگر در امپراتوری‌های قبلی نیازهای جنگ تعیین‌کننده کیفیت و کمیت اسلحه بود، در آمریکای کنونی حفظ بازار و منافع اسلحه‌سازها تعیین‌کننده نیاز به جنگ است. حاصل کار مجموعه‌های نظامی-صنعتی داروی بهتر یا غذای ارزان‌تر نیست، بلکه کشتن سریع‌تر و مؤثرتر است.

امپریالیسم ارتش‌سالارانه^۱ به تدریج پویایی را به وجود می‌آورد که از بطن آن یک دستگاه عریض و طویل نظامی با تمایل به جاودانگی بیرون می‌آید و به یک امپراتوری نظامی دیوان‌سالاری تحول می‌یابد (حسین‌زاده، ۲۰۰۶).^۲ این مجموعه‌ها برای ایجاد تقاضای پایدار برای ابزارهای نظامی ساخته شده خود، یا دست به ایجاد جنگ می‌زنند یا در هر نقطه جهان حادثه کوچکی رخ دهد که مطابق منافع این مجموعه نیست، آن را به عنوان تهدیدی برای امنیت آمریکا محسوب می‌کند و از آن فرصتی برای فروش اسلحه ایجاد می‌نماید. در شرایطی که جنگی به طور طبیعی اتفاق نیفتد یا انتظارات عوامل در خصوص احتمال بروز جنگ کاهش یابد، تقاضا برای تولیدات نظامی-صنعتی کاهش می‌یابد. از این رو ایجاد بستر بروز جنگ در جهان، اولین استراتژی علمی بازاریابی این مجتمع‌ها است. نتیجه این استراتژی البته با بازاریابی برای سایر کالاها تفاوت‌هایی خواهد داشت و آن کشتار و مجروحیت بیشتر به جای رفاه بالاتر است. در انتخاب اینکه تقاضای فروش در کجا باشد، با توجه به نتیجه استفاده از اسلحه، قطعاً بهترین انتخاب کشورهایی هستند که به لحاظ سیاسی و ایدئولوژیکی و... با کشور آمریکا دچار مشکل یا تضاد باشند.

بنابراین، انتخاب کشورها یا مناطق برای فروش محصولات مجتمع‌های نظامی-صنعتی دارای اهمیت اساسی در همه جوانب سیاسی، فرهنگی و اجتماعی است. در این خصوص آمریکا برای انتخاب بهترین مناطق از تئوری‌های سیاسی موجود غربی در خصوص سیاست خارجی و دشمنان جهانی‌اش بهره می‌گیرد. بهترین تئوری در این خصوص برخورد تمدن‌های هانتینگتون^۳ (۱۹۹۳) است. بر اساس این تئوری برخورد تمدن‌های غرب با اتحاد تمدن‌های اسلامی و کنفوسیوسی

۱. ارتش وسیله‌ای برای دستیابی به اهدافی چون حفظ امنیت ملی، یا کسب دستاوردهای اقتصادی، ارضی یا ژئوپلیتیکی است؛ در حالی که ارتش سالاری دستگاهی قائم بالذات است که در آن نیروهای مسلح یک کشور حفظ نهادین خود را مقدم بر ایجاد امنیت ملی و حتی تعهد نسبت به یکپارچگی ساختار دولت - که خود بخشی از آن هستند - قرار می‌دهند.

2. HosseinZadeh

3. Huntington

حتمی است. بنابراین با توجه به این تئوری بهترین مناطق برای خلق جنگ جهت فروش اسلحه و هم‌زمان بهره‌برداری سیاسی برای تضعیف دشمنان آمریکا، منطقه تمدن اسلامی و تمدن کنفوسیوسی است. البته با توجه به بحث هانتینگتون منطقه تمدن اسلامی در اولویت اول قرار دارد. گفتنی است، اگرچه بهره‌برداری از جنگ چیز تازه‌ای نیست و تمایلات ارتش سالارانه برای ایجاد امپراتوری‌های انگلی و تشریفاتی نیز جدید نیست، آنچه مجتمع‌های نظامی-صنعتی آمریکا را از قدرت‌های نظامی خطرناک‌تر می‌کند، بخش صنعتی آن است. در امپراتوری‌های قبلی تولید جنگ‌افزارهای جنگی را نیازمندی‌های جنگ مشخص می‌کرد؛ در حالی که در آمریکای فعلی تولید جنگ‌افزار تابع الزامات بازار است نه نیازمندی‌های جنگ؛ از این‌رو نیازمندی‌های جنگ و در واقع ایجاد جنگ نیز تابع الزامات بازار جنگ‌افزار است.

برای جعل جنگ با توجه به حضور مستقیم آمریکا دو شیوه قابل تصور است: اولین شیوه حضور مستقیم خود آمریکا و دومین شیوه ترغیب و تحریک گروه‌های منطقه‌ای برای ایجاد جنگ بدون حضور مستقیم آمریکا است که البته مورد دوم برای آمریکا هزینه‌های مستقیم نظامی ندارد و فقط منافع ناشی از ایجاد بازار اسلحه و کاهش قدرت دشمنان خارجی آمریکا را دربر دارد. این مقاله با هدف بررسی مبانی اقتصاد سیاسی و نقش مجتمع‌های نظامی-صنعتی آمریکا در شکل‌گیری گروه‌های تروریستی از جمله داعش و القاعده ارائه می‌شود. سؤال اصلی مقاله حاضر این است که آیا آمریکا در جهت تأمین منافع اقتصادی-سیاسی خود دست به ایجاد گروه‌های تفرقه‌افکن در درون تمدن اسلامی (از جمله داعش) می‌زند؟ در جهت دستیابی به پاسخ این سؤال نخست محوریت سیاست اقتصادی آمریکا بررسی و این نتیجه حاصل می‌شود که حفظ و ارتقای مجتمع‌های نظامی-صنعتی این کشور محوریت سیاست اقتصادی آمریکا را تشکیل می‌دهد. در بخش دوم محوریت سیاست خارجی آمریکا پس از جنگ سرد بررسی می‌شود و این نتیجه به دست می‌آید که عمل بر اساس تئوری هانتینگتون محوریت سیاست خارجی آمریکا پس از جنگ سرد است. سپس دلایل شکل‌گیری داعش بررسی و پس از آن جمع‌بندی تئوری اصلی این مقاله و راهکار پیشنهادی مقابله ارائه می‌شود.

۲. محوریت سیاست اقتصادی آمریکا (حفظ و ارتقای مجتمع‌های نظامی-صنعتی)

جایگاه و نفوذ مجتمع‌های نظامی-صنعتی در اقتصاد آمریکا بسیار اساسی است. در این قسمت پس از بیان مبانی، جایگاه و آثار این مجتمع‌ها در اقتصاد آمریکا بررسی می‌شود. به دلیل پیچیدگی و نامحسوس بودن مجتمع‌های نظامی-صنعتی تعریف دقیق از آنها مشکل می‌باشد. آنچه مسلم

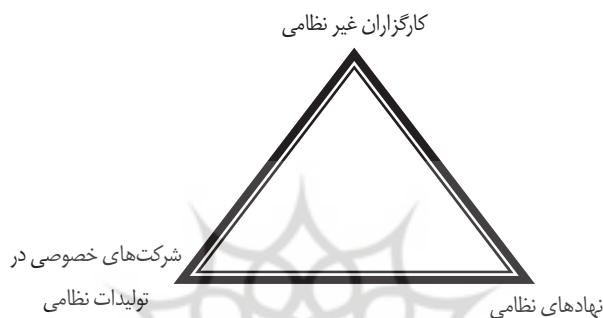
است این مجتمع‌ها گروه فشاری با نفع مشترک اقتصادی با هدف و تفکر نظامی شامل مجموعه‌ای روابط بین عناصر دولت و بازار هستند که منافع عمومی را در جهت نفع خود تحت تأثیر قرار می‌دهند. از طرفی زیرساخت تفکری این مجموعه تفکر نظامی‌گری است (سلیمی‌بنی، ۱۳۹۲، ص ۱۵۹). گفتنی است که مجتمع‌های نظامی-صنعتی بیانگر یک نوع رفتار، عملکرد و روابط هستند که در ساخت سیاسی-اقتصادی برخی جوامع توسعه‌یافته صنعتی بین مجموعه‌ای از تولیدکنندگان اسلحه، الیگارش‌ی مسلط مالی جامعه، رسانه‌ها، روزنامه‌نگاران و روشنفکران از یک سو با بخش‌هایی از درون حاکمیت چون نظامیان و سیاستمداران از دیگر سو شکل می‌گیرد (همان). آنچه مسلم است این روابط در نهایت به تولید اسلحه می‌انجامد.

مجتمع‌های نظامی-صنعتی برای قانع کردن افکار عمومی جامعه بودجه‌های نظامی را به مواردی چون دفاع ملی، توسعه تکنولوژی و ثبات اقتصادی مرتبط می‌کنند (گری، ۱۳۷۸، ص ۱۳۵). پس از اقناع افکار عمومی در آمریکا، میلیاردها دلار بودجه دفاعی در کنگره تصویب می‌شود که اطلاعات و شواهد این بودجه‌های میلیاردهای دفاعی در بخش بعدی مقاله ارائه می‌شود. نمایندگان موافق پروژه و جوهری جهت مبارزات انتخاباتی مجدد به‌عنوان پاداش می‌گیرند. بعد از تصویب بودجه، میلیاردها دلار به وزارت دفاع و از آنجا به کارخانه‌های نظامی، شرکت‌های تسلیحاتی، پایگاه‌های نظامی و مؤسسات تحقیقاتی سرازیر می‌شود (همان، ص ۲). آلین آنتون معاون اسبق وزارت دفاع آمریکا در این رابطه معتقد است برای تنظیم نیازمندی‌های نظامی در سطح استراتژیک چیزی به نام نیازهای واقعی همراه با هزینه‌ها و مخاطرات گوناگون بر چرخه طراحی استراتژیک تحمیل می‌شوند (پیترز، ۱۳۷۸، ص ۲۵۱). همین‌طور هانتینگتون معتقد است که نیروهای نظامی آمریکا تمایل دارند با قرار دادن کنگره و دولت در برابر هم، برای سازمان خود امتیازاتی کسب کنند (همان، ص ۱۰۴).

۲-۱. ساختار چرخه مجتمع‌های نظامی-صنعتی در آمریکا

ساختار تصمیم‌گیری در بطن و متن مجتمع‌های نظامی-صنعتی در آمریکا با محوریت پنتاگون به مثلث فولادین معروف بوده که در شکل (۱) نشان داده شده است. مثلثی که در یک ضلع آن کارگزاران غیر نظامی (شامل دفتر ریاست جمهوری، شورای امنیت ملی، کمیته‌های نیروهای مسلح در دو مجلس سنا و شورا و کارگزاران اطلاعاتی نظیر CIA) سیاست‌های نظامی آمریکا را مشخص می‌کنند؛ ضلع دوم مثلث نهادهای نظامی آمریکا شامل رؤسای ستاد مشترک ارتش، ژنرال‌های عالی‌رتبه نیروهای هوایی، زمینی و دریایی و تفنگداران دریایی، سرفرماندهان منطقه‌ای و

نظامیان سابق از جمله لژیون آمریکا و شرکت‌کنندگان سابق در جنگ‌های برون‌مرزی به‌عنوان پشتیبان ضلع دوم می‌باشند؛ در ضلع سوم و پایه‌ای این مثلث نیز ۸۵۰۰۰ شرکت خصوصی قرار دارند که سوده‌های زیادی به واسطه پیمانکاری با وزارت دفاع آمریکا دارند. در اطراف این مثلث نیز شبکه وسیعی از نهادها و تشکیلاتی وجود دارند که بودجه‌هایشان را از وزارت دفاع یا بخش خصوصی تأمین کرده و در کار پژوهش، مشاوره و یا فعال کردن لابی‌های سیاسی یا گروه‌های فشارند (حسین‌زاده، ۱۳۸۹).



شکل ۱: مثلث فولادین مجتمع‌های نظامی-صنعتی آمریکا

۲-۲. بودجه مجتمع‌های نظامی-صنعتی آمریکا

بر اساس اطلاعات بودجه سال ۲۰۱۴ آمریکا،^۱ بودجه دفاعی این کشور حدود ۶۸۰ میلیارد دلار تعیین شده است. با توجه به اطلاعات بانک جهانی^۲ این مقدار بیش از مجموع تولید ناخالص داخلی ۸۴ کشور دنیاست. از طرفی تنها ۲۰ کشور جهان کل تولید ناخالص داخلی‌شان بیش از بودجه نظامی آمریکاست. همچنین با توجه به اطلاعات بیان شده در جدول (۱) بیش از دو برابر مجموع هزینه دفاعی ۱۴ کشور در صدر لیست بالاترین هزینه‌کنندگان در حوزه دفاعی است. یعنی بیش از دو برابر مجموع هزینه دفاعی کشورهای چین، روسیه، بریتانیا، ژاپن، فرانسه، عربستان سعودی، هند، آلمان، ایتالیا، برزیل، کره جنوبی، استرالیا، کانادا و ترکیه. همچنین هزینه‌های دفاعی آمریکا حدود ۴۷ درصد کل هزینه‌های دفاعی انجام شده در جهان است. بر اساس گزارش صادرات تسلیحاتی کنگره آمریکا (۲۰۰۶) این کشور با در اختیار داشتن ۴۰ درصد بازار فروش

1. Budget Authority By Function And Subfunction 1976-2019.

[http://www.gpo.gov/fdsys/search/pagedetails.action?granuleId=BUDGET-2015-TAB-5-1 & packageId=BUDGET-2015-TAB & fromBrowse=true](http://www.gpo.gov/fdsys/search/pagedetails.action?granuleId=BUDGET-2015-TAB-5-1&packageId=BUDGET-2015-TAB&fromBrowse=true).

2. <http://data.worldbank.org/data-catalog/world-development-indicators>.

تسلیحات و تجهیزات نظامی در میان کشورهای صادرکننده، در مقام اول است و کشورهای روسیه، فرانسه، آلمان، انگلستان، چین و ایتالیا به ترتیب در رده‌های بعدی قرار دارند.

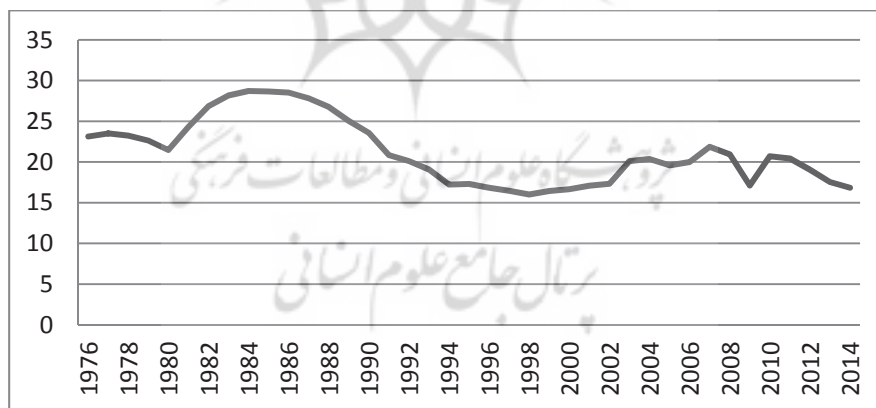
جدول ۱: هزینه دفاعی (میلیارد دلار، درصد)

رتبه	کشور	هزینه	سهم از جهان	رتبه	کشور	هزینه	سهم از جهان
۱	ایالات متحده آمریکا	۶۸۲	۴۷	۹	آلمان	۴۵/۸	۳
۲	چین	۱۶۶	۱۱	۱۰	ایتالیا	۳۴	۲
۳	روسیه	۱۱۶	۸	۱۱	برزیل	۳۳/۱	۲
۴	بریتانیا	۶۰/۸	۴	۱۲	کره جنوبی	۳۱/۷	۲
۵	ژاپن	۵۹/۳	۴	۱۳	استرالیا	۲۶/۲	۲
۶	فرانسه	۵۸/۹	۴	۱۴	کانادا	۲۲/۵	۲
۷	عربستان سعودی	۵۶/۷	۴	۱۵	ترکیه	۱۸/۲	۱
۸	هند	۴۶/۱	۳		جهان	۱۴۶۴/۰	۱۰۰

منبع: Institute Research Peace International Stockholm

[https://fa.wikipedia.org/wiki ,http://www.sipri.org/research/armaments](https://fa.wikipedia.org/wiki/http://www.sipri.org/research/armaments)

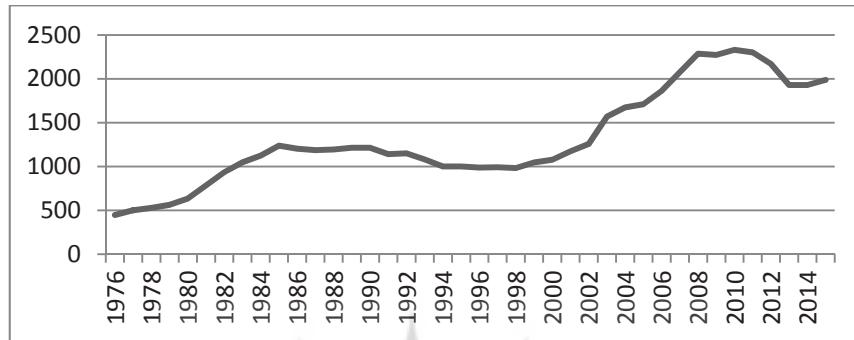
همان‌طور که در نمودار (۱) مشخص شده طی سال‌های ۱۹۷۶ تا ۲۰۱۴ به‌طور متوسط حدود ۲۰ درصد کل بودجه دولت آمریکا به بودجه دفاعی این کشور اختصاص یافته است. این سهم در برخی سال‌های دهه هشتاد نزدیک به ۳۰ درصد بوده است.



نمودار ۱: سهم بودجه دفاعی از کل بودجه دولت آمریکا در سال‌های ۱۹۷۶ تا ۲۰۱۴

در نمودار (۲) سرانه هزینه‌های دفاعی آمریکا طی سال‌های ۱۹۷۶ تا ۲۰۱۴ مشخص شده است. اطلاعات نشان می‌دهد در دوره مورد بررسی سهم هر آمریکایی از هزینه‌های دفاعی طی

۴۰ سال بررسی شده به‌طور دائمی افزایشی بوده است. به‌طوری‌که به‌طور متوسط هر آمریکایی در سال ۲۰۱۴ حدود ۲۰۰۰ دلار هزینه دفاعی انجام داده است. یعنی سهم نسبت به سال ۱۹۷۶ بیش از ۴ برابر شده است.



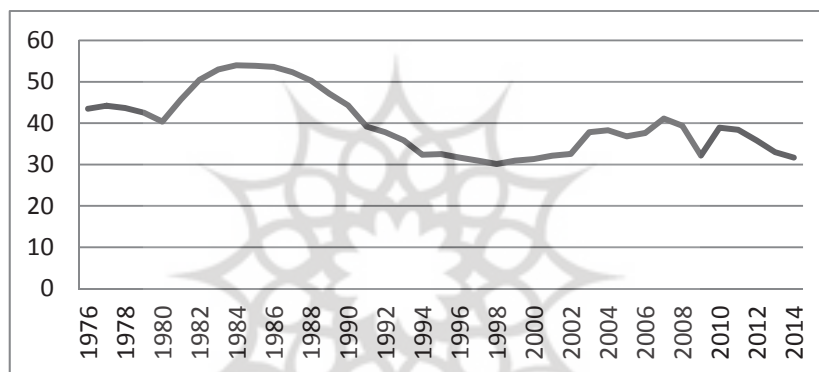
نمودار ۲: سرانه هزینه‌های دفاعی آمریکا در سال‌های ۱۹۷۶ تا ۲۰۱۴

اگرچه بودجه رسمی نظامی آمریکا با توجه به اطلاعات بیان شده سهم زیادی از کل بودجه دولت را جذب می‌کند؛ اما واقعیت این است که سهم بودجه دفاعی خیلی بیشتر از این مقدار است. بر اساس محاسبات رابرت هیگز^۱ (۲۰۰۴) از مؤسسه ایندپندنت در سال ۲۰۰۴ که بودجه رسمی وزارت دفاع ۴۰۱ میلیارد دلار بود، بودجه واقعی دفاعی آمریکا حدود ۷۵۴ میلیارد دلار بوده یعنی حدود ۸۸ درصد بیشتر از آنچه به‌طور رسمی اعلام شده است. دلیل این کمتر جلوه دادن بودجه دفاعی بر اساس تحقیق هیگز این است که در بودجه رسمی اعلام شده موارد زیر لحاظ نشده است: گارد ساحلی و وزارت امنیت ملی، تحقیق و توسعه درباره جنگ‌افزارهای هسته‌ای، آزمایش و ذخیره‌سازی مندرج در بودجه انرژی، برنامه‌های مربوط به نظامیان سابق و از جنگ برگشتگان که در بودجه اداره امور از جنگ برگشتگان لحاظ شده است، بخش اعظمی از پرداختی به بازنشستگان نظامی مندرج در بودجه خزانه‌داری، کمک‌های نظامی برون‌مرزی به صورت کمک تسلیحاتی به متحدان که در بودجه وزارت امور خارجه لحاظ شده، مالیات‌های مربوط به فروش مستغلات در پایگاه‌های نظامی که در بودجه دولت‌های محلی لحاظ شده است و هزینه‌های پنهان مربوط به خواروبار، مسکن و فوق‌العاده جنگی معاف از مالیات. با لحاظ این موارد بر اساس نظر هیگز برای محاسبه سردستی هزینه‌های آتی مندرج در بودجه دفاعی باید بودجه پنتاگون را ضرب

1. Robert Higgs

در دو کرد. به جز اینها برخی هزینه‌ها نیز با توجه به شرایط ویژه هر سال به هزینه‌های نظامی اضافه می‌شود؛ از جمله هزینه‌های ۱۶۰۰ میلیارد دلاری جنگ‌های افغانستان و عراق (بلاسکو،^۱ ۲۰۱۴). که البته این هزینه‌ها در محاسبه هیگز وارد نشده است.

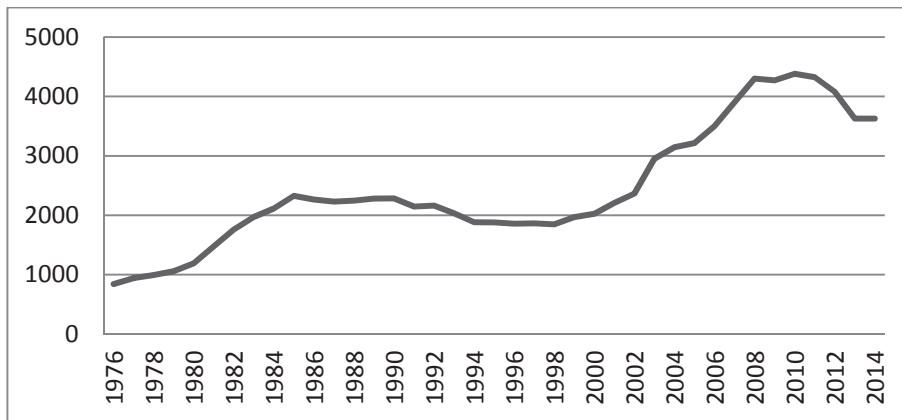
با لحاظ ضریب افزایشی ۸۸ درصد بودجه دفاعی بر اساس تحقیق هیگز در بودجه پنتاگون طی سال‌های ۱۹۷۶ تا ۲۰۱۴ روندهای جدید به نمودار (۳) و (۴) تبدیل می‌شوند. طبق نمودار (۳) سهم بودجه دفاعی از کل بودجه دولت آمریکا با لحاظ محاسبات هیگز به‌طور متوسط حدود ۴۰ درصد است؛ یعنی مقداری بیش از مجموع بودجه بهداشت و درمان، علوم، فضا و تکنولوژی، انرژی، توسعه منطقه‌ای و منابع طبیعی.



نمودار ۳: سهم بودجه دفاعی از کل بودجه دولت آمریکا با لحاظ محاسبات هیگز در سال‌های ۱۹۷۶ تا ۲۰۱۴

طبق نمودار (۴) سرانه هزینه دفاعی آمریکا در سال‌های ۱۹۷۶ تا ۲۰۱۴ با لحاظ محاسبات هیگز مشخص شده است. اطلاعات نشان می‌دهد هزینه‌های دفاعی طی ۴۰ سال بررسی شده به‌طور دائمی افزایشی بوده است؛ به طوری که به‌طور متوسط هر آمریکایی در سال ۲۰۱۴ حدود ۳۵۰۰ دلار هزینه دفاعی انجام داده است.

1. Belasco



نمودار ۴: سرانه هزینه‌های دفاعی آمریکا با لحاظ محاسبات هیگز در سال‌های ۱۹۷۶ تا ۲۰۱۴

قابل توجه است که تفاوت مهم تولیدکنندگان نظامی و غیر نظامی در این واقعیت پنهان است که کیفیت مصنوعات سازندگان جنگ‌افزار بر اساس کشتار و ویران‌سازی آنها اندازه‌گیری می‌شود. از آنجایی که این برآورد فاسد کیفیت در توانایی سازندگان جنگ‌افزار برای گرفتن قرارداد از پنتاگون نقش کلیدی دارد، پیمانکاران پنتاگون انگیزه نیرومندی دارند که عواملان هرچه کارآمدتری برای کشتار و ویرانگری بشوند. به گفته ترس،^۱ جای شگفتی نیست که پنتاگون و شرکت‌های بزرگ متحد آن مدام مشغول طرح‌ریزی روش‌های کارآمدتری برای کشتن و مثله کردن و ایجاد رنج و درد باشند. در حال حاضر طرح‌ریزی برای جنگنده بمب افکن‌ها و جنگ‌افزارهای لیزری پیش‌بینی شده برای دهه‌های ۲۰۳۰ و ۲۰۴۰ در جریان است. با توجه به برنامه‌های آتی توسعه جنگ‌افزارها انتظار می‌رود پرتوهای ایجاد درد، گلوله‌های گردنده و شکافنده، تیربارهای ابر کارآمد قطعاً عده بیشتری از مردم کشته یا دچار دردهای توان‌فرسا خواهند شد (حسین‌زاده، ۱۳۸۹، ص ۲۹۶). این نتیجه از جمله الزامات سوددهی مکانیسم بازار برای بالابردن کیفیت و یا کارآمدی مصنوعات جنگی است.

۲-۳. توجیه نیاز به بودجه نظامی

برای توجیه هزینه‌های نظامی کافی است تهدید منافع ملی را دستاویز قرار داد. از آنجا که تهدیدات خارجی و منافع ملی همواره دو تیغه یک قیچه بوده‌اند برای بریدن و خرد کردن هرگونه مخالفان با جنگ و نظامی‌گری؛ از این‌رو مجتمع نظامی-صنعتی آمریکا نیز مانند رم باستان در جعل و اختراع تهدیدات خارجی نسبت به منافع کشور یا به منافع متحدان کشور و نیز برای بستن دهان مخالفان

1. Turse

نقشه‌های ارتش سالارانه بسیار کارآمد است. همان‌طور که گورینگ، معتقد است وادار کردن مردم به دنباله‌روی همیشه ساده است؛ چه حکومت مردم‌سالار باشد، چه دیکتاتوری فاشیستی، چه پارلمانی و چه دیکتاتوری کمونیستی. همیشه می‌توان مردم را به اجرای دستورات وادار کرد چه رأی و نظری داشته باشند یا نداشته باشند. کافی است به آنها گفته شود که به کشورشان حمله شده است و باید به صلح جویان تاخت که میهن‌پرست نیستند و کشورشان را به مخاطره افکنده‌اند (گورینگ، محاکمات نورمبرگ).^۱

برای بیان اقتصادی نیاز به بودجه نظامی باید توجه کرد که علم اقتصاد ماهیت دفاع را کالایی عمومی در نظر می‌گیرد. بنابراین مجموع منافع حاصل از خدمات دفاعی و هزینه‌های نهایی تولید این خدمات در حد دفاع مطلوب باید برابر باشد (یعنی $\sum MB = MC$). از آنجا که منافع نهایی فعالیت‌های دفاعی برای افراد به صورت مستقیم قابل محاسبه نیست و تابعی از ذهنیت افراد در خصوص منافع فعالیت‌های دفاعی است؛ از این‌رو مجتمع‌های نظامی-صنعتی با بالا جلوه دادن منافع ذهنی مربوط به فعالیت‌های دفاعی از طریق ایجاد توهم افزایش تهدیدهای خارجی یا ایجاد واقعی دشمنان خودساخته خارجی، بستر توجیه افزایش بودجه‌های نظامی را فراهم می‌کنند. به عبارتی وقتی تهدیدهای خارجی زیاد شود، منافع هزینه‌های دفاعی افزایش می‌یابد و از این طریق هزینه‌های نظامی توجیه می‌شود. چون هزینه‌های نهایی با افزایش مقدار استفاده از امور دفاعی افزایش می‌یابد. طبق شرط $\sum MB = MC$ افزایش منافع نهایی به معنای هزینه‌های نهایی و در نتیجه افزایش مطلق هزینه‌های نظامی است. قابل ذکر است که گرچه به لحاظ منافع اجتماعی آمریکا افزایش درآمد ناشی از جنگ افروزی نسبت به بیش از حد جلوه دادن منافع اجتماعی اهمیت دارد؛ ولی با توجه به نفوذ زیاد مجتمع‌های نظامی-صنعتی دولت حداکثرکننده نفع جمعی نیست؛ بلکه در جهت منافع مجتمع‌ها حرکت می‌کند.^۲

۳. محوریت سیاست خارجه آمریکا پس از جنگ سرد

جورج بوش و مشاوران ارتش سالارش معتقدند انگیزه تروریسم «نفرت از شیوه زندگی آمریکایی‌ها است» و آن را بهانه جنگ در افغانستان و عراق قرار دادند (حسین‌زاده، ۲۰۰۶). این نظریه بیان ساده و عامیانه نظریه برخورد تمدن‌های هانتینگتون (۱۹۹۳) است. این نظریه واکنشی به نظریه

1. Goering, Nuremberg Trial

<https://www.jewishvirtuallibrary.org/jsourc/Holocaust/JudgeGoering.html>.

۲. برای اطلاع بیشتر ر.ک: Hossein Zadeh, 2006

پایان تاریخ^۱ فوکویاما^۲ (۱۹۹۲) بود. نظریه فوکویاما بر بنیاد نظریه هگل، دموکراسی لیبرال را نقطه پایان تکامل ایدئولوژیک و آخرین شکل حکومت بشری و به تعبیر دیگر فرجام تاریخ می‌داند (فوکویاما،^۳ ۲۰۰۶). از نظر فوکویاما طی سال‌های پس از فروپاشی شوروی، در سراسر جهان یک اجماع درباره مشروعیت لیبرال دموکراسی به‌عنوان یک سیستم حکومتی به وجود آمده است. علت این امر آن است که لیبرال دموکراسی، ایدئولوژی‌های رقیب نظیر سلطنتی، فاشیسم و کمونیسم را شکست داده است. از نظر وی لیبرال دموکراسی نقطه پایان تکامل ایدئولوژیک بشر و شکل نهایی حکومت بشری و پایان تاریخ است؛ زیرا اشکال اولیه حکومت از نواقص شدید و غیر عقلانی برخوردار بود که منجر به فروپاشی آنها شد؛ اما لیبرال دموکراسی عاری از تضادهای بنیادی درونی است. فوکویاما تاریخ را یک فرایند واحد، منسجم و تکاملی می‌بیند. البته همانند مارکس و هگل، از نظر وی هنگامی که بشر به شکلی از جامعه برسد که بنیادی‌ترین آرزوهایش تحقق یابد، تاریخ باید پایان پذیرد. قابل ذکر است که پایان تاریخ از نظر فوکویاما به این معناست که پیشرفتی فراتر در توسعه اصول و نهادهای زیربنایی صورت نخواهد گرفت (فوکویاما، ۱۹۹۲).

هانتینگتون در پاسخ به این پرسش که آیا جنگ سرد را می‌توان اتمام مناقشات سیاسی، استراتژیک و ایدئولوژیک تفسیر کرد، نظریه «برخورد تمدن‌ها» را مطرح می‌کند که فاقد خوش‌بینی نظریه «پایان تاریخ» فوکویاما است. هانتینگتون می‌گوید اگرچه پس از فروپاشی نظام کمونیستی شوروی جهانیان هرگونه تمایل به اصول اعتقادی اعم از کمونیسم، آنارشیسم یا نژادپرستی را کنار گذاشته‌اند؛ اما قطع وابستگی آنان به ریشه‌های «تمدنی» شان امکان‌پذیر نیست.

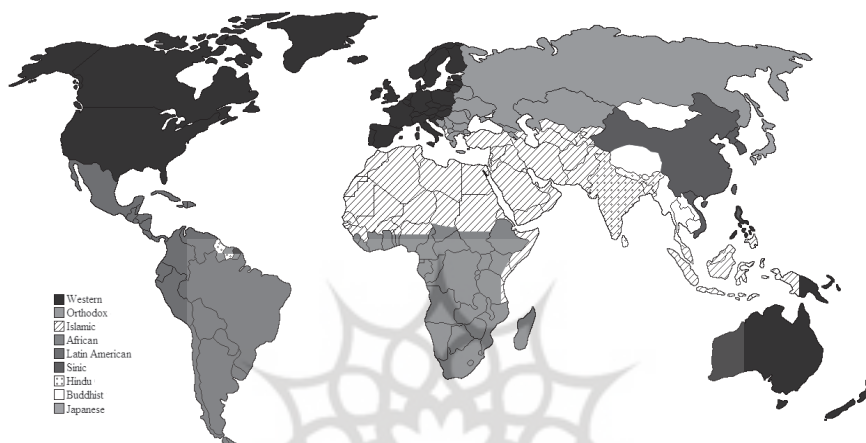
هانتینگتون در سال ۱۹۹۶ تئوری خود را با انتشار کتابی به نام برخورد تمدن‌ها و تغییر جهان گسترش داد. البته این اصطلاح اولین بار توسط برنارد لوئیس در مقاله‌ای با نام بنیان خشم مسلمانان مطرح شد. از نظر هانتینگتون «پس از جنگ سرد، دولت‌های ملی به‌عنوان قوی‌ترین بازیگران صحنه جهانی باقی خواهند ماند؛ اما برخوردهای اصلی در سیاست جهانی، میان تمدن‌ها بروز می‌کند. برخورد تمدن‌ها وجه غالب سیاست‌های جهانی را تشکیل خواهد داد و در آینده خطوط گسل میان تمدن‌ها مرز نبرد میان آنها است» (هانتینگتون، ۱۳۷۸، ص ۳۶۱). از نظر هانتینگتون تمدن یک هویت فرهنگی است. وی در تئوری خود تمدن‌های جهان را به چهار حوزه

1. The End of History

۲. فوکویاما، بنیانگذار نظریه «پایان تاریخ» معتقد است: «لیبرال دموکراسی» شکل نهایی حکومت در جوامع بشری است. تاریخ بشریت نیز مجموعه‌ای منسجم و جهت‌دار است که بخش اعظمی از جامعه بشری را به سوی لیبرال دموکراسی سوق می‌دهد.

3. Fukuyama

تمدنی^۱ اصلی تقسیم می‌کند: تمدن غرب مسیحی، تمدن اسلامی، تمدن کنفوسیوسی و تمدن هندویی.^۲ به‌طور جزئی‌تر هشت تا نه تمدن را در جهان فعلی به‌عنوان تمدن‌های اصلی نام می‌برد که عبارتند از: تمدن غربی، اسلامی، کنفوسیوسی، ژاپنی، هندو، ارتدکس، اسلاوی، آمریکای لاتین و آفریقایی (همان، ص ۳۶۴)؛ که در شکل (۲) موقعیت این تمدن‌ها مشخص شده‌اند.



شکل ۲: حوزه نفوذ تمدن‌های مختلف در جهان

منبع: Simplified-Map-Huntington: <http://en.wikipedia.org/wiki/File:>

هانتینگتون برخورد بین تمدن اسلامی و غربی را به‌عنوان جنگ جهانی بعدی معرفی می‌کند و معتقد است گروهی از کشورهای پیرو اسلامی و کنفوسیوسی خطر جدیدی هستند که غرب باید علیه آنها اقدام کند (هانتینگتون، ۱۳۷۸). از این‌رو هانتینگتون سه مورد از منافع استراتژیک و اساسی آمریکا را بدین شرح مطرح می‌کند: «الف) حفظ آمریکا به‌عنوان نخستین قدرت جهان که به معنای مواجهه با چالش اقتصادی ژاپن است؛ ب) ممانعت از ظهور یک قدرت نظامی-سیاسی در اوراسیا؛ پ) حفظ منافع ویژه آمریکا در خلیج فارس و خاورمیانه» (اتوتایل، ۱۳۸۰، ص ۳۸۹). در این نظریه هانتینگتون به جهان غرب هشدار داده است که در قرن آینده رویارویی و برخورد

۱. به اعتقاد غالب منتقدان هانتینگتون، قدر مسلم این است که تمدن جایگزین واحد «دولت-ملت» نمی‌شود و دولت-ملت همچنان مهم‌ترین عامل مؤثر در سیاست جهانی باقی خواهد ماند و این اقتصاد است که اهمیت می‌یابد و نه تمدن.

۲. از نقاط ضعف مقاله «برخورد تمدن‌ها» این است که هانتینگتون تعریف علمی و مشخصی از تمدن و فرهنگ ارائه نمی‌دهد و بر پیوستگی وثیق این دو با یکدیگر تأکید می‌کند. با وجود آمیختگی فرهنگ و تمدن باهم، تفاوت‌های آنها اساسی است و هانتینگتون دو مفهوم فرهنگ و تمدن را بدون توجه به تفاوت‌های آنها به صورت جایگزین یکدیگر به کار برده است.

جدی بین تمدن‌های گوناگون و از آن جمله برخورد تمدن‌های غرب با اتحاد تمدن‌های اسلامی و کنفوسیوسی حتمی است. هانتینگتون برای اثبات «خطر اسلام» نتایج نظرسنجی انجام شده در آمریکا را منتشر کرد. نظرسنجی‌ای که طی آن اکثریت پرسش‌شوندگان به این گمان بودند که خطری به نام اسلام، وجود دارد. از زمان انتشار نتایج این نظرسنجی در ظاهر بسیاری از مردم بدان اعتقاد پیدا کرده‌اند. قابل توجه است که هانتینگتون سه کشور ایران، چین و عراق را بزرگ‌ترین تهدید برای ایالات متحده می‌داند.

میچل استرمر^۱، رئیس انیستیتیوی مطالعات روابط بین‌الملل آلمان در هنگام تشریح نتیجه آخرین تحقیقات این مؤسسه اعلام کرد که برخورد فرهنگ‌ها عامل خطرناک و بی‌ثبات‌کننده‌ای است که کشورهای ناتو در آینده با آن روبرو خواهند شد. آخرین بخش از نظریات هانتینگتون که واقعاً خطرناک است، اشاره او به خطر اتحاد بین تمدن اسلامی و کنفوسیوسی و تبانی آن دو برای غرب است. وی معتقد است، تبانی سایر تمدن‌ها مهم نیست؛ ولی تبانی این دو تمدن می‌تواند غرب را از پای درآورد. در اینجا هانتینگتون اعلام خطر می‌کند که نزدیکی خیلی زیاد ایران و پاکستان و چین نوعی اتحاد بین این دو تمدن است. طبق تحلیل وی تمدن اسلامی نمی‌تواند زیاده‌روی و غارت ملل توسط تمدن غربی را تحمل کند؛ لذا این دو تمدن قطعاً برخورد خواهند کرد (شیرودی، ۱۳۸۸).

خطر نظریه هانتینگتون این است که فاجعه‌های سال‌های اخیر را در دنیای اسلامی یک امر اجتناب‌ناپذیر و ضروری می‌داند و تمدن اسلامی را دشمن تمدن غرب نشان می‌دهد. وی نظریه بسیاری از نیروهای غرب را که به دنبال تبدیل تمدن اسلامی به صورت دشمن غرب هستند، به نحوی غیر آشکارا تأیید می‌کند.

۴. دلایل شکل‌گیری داعش و گروه‌های تروریستی

ظهور گروه «داعش» طی دهه اخیر در منطقه خاورمیانه و تبدیل شدن آن به مهم‌ترین کانون بحث و مناقشه‌های سیاسی و نظامی منطقه سبب توجه تحلیلگران سیاسی و امنیتی به این گروه شد. در خصوص زمینه‌های شکل‌گیری داعش به‌طور کلی پنج نظریه اصلی مطرح شده است:

نظریه اول داعش را دارای یک عقبه فکری و اعتقادی ۷۰۰ ساله بر اساس نظریات ابن تیمیه می‌داند. بر اساس این نظریه داعش یک گروه بی‌ریشه نیست و دارای عقبه است. گروه‌های تکفیری که داعش به آنها متعلق است، در جهان اسلام سابقه طولانی دارند. تبار فکریشان در دنیای اسلام به مباحث ابن تیمیه در قرن هفتم باز می‌گردد؛

1. Michael Stromer

نظریه دوم ریشه شکل‌گیری داعش را نابرابری اقتصادی و سیاسی میان قومیت‌ها می‌داند و تأکید می‌کند شکل‌گیری چنین گروه‌هایی در نتیجه عدم توان تحقق حقوق قومیت‌ها به صورت رسمی در یک کشور است که در نتیجه به روش‌های غیر رسمی و خشونت برای تحقق حقوق منجر می‌شود. بر اساس این نظریه، فقر و نابرابری‌های اقتصادی حاکم بر کشورهای محروم جهان در کنار سابقه استعمار و استثمار تاریخی در این کشورها، آسیب‌های جسمی، فکری و روحی خاصی را پدید آورده که موجب گرایش گروه‌ها و افراد این کشورها به رفتارهای خشونت‌آمیز و مبارزات تروریستی شده است. بنابراین بر اساس این نظریه یکی از گام‌های اساسی در راستای مبارزه با تروریسم، بررسی و حل بحران‌های اقتصادی و محرومیت و نابرابری حاکم بر این کشورها است (صدقیانی، ۱۳۸۹). این تحلیل، در دهه نود مسلط بود. به صورتی که نهادهای اروپایی و نیز نهادهای نزدیک به دموکرات‌های آمریکا مرتب به طراحان سیاست خارجی این کشورها فشار می‌آوردند که شما باید از دموکراتیزاسیون در خاورمیانه حمایت کنید. اگر دموکراتیزاسیون در خاورمیانه تحقق پیدا کند، ریشه گروه‌های تروریستی می‌خشکد.^۱ اما شواهد نشان می‌دهد در چند سال گذشته در خاورمیانه و مثلاً در عراق بسط مردم‌سالاری باعث تقویت گروه‌های تکفیری از یک سو و از سوی دیگر تشدید بی‌ثباتی شده است؛ بنابراین این نظریه که نابرابری سیاسی منجر به ایجاد گروه‌های تروریستی شده در عمل رد شده است؛

نظریه سوم مهم‌ترین عنصر در شکل‌گیری داعش را خلأ قدرت در منطقه می‌داند که در سال‌های گذشته سه عامل در بروز و تشدید آن مؤثر بودند: الف) عدم تمایل آمریکا به درگیری در منطقه؛ ب) اعتراض‌های اجتماعی و سیاسی در جهان عرب که به بهار عربی یا بیداری اسلامی معروف شدند؛ ج) وجود و تشدید دولت‌های شکننده در جهان عرب که از انجام وظایف دولت ملی و اعمال حاکمیت ناتوان بودند (یزدان‌فام، ۱۳۹۳). بر این اساس مهم‌ترین عامل خلأ قدرت در منطقه عدم شکل‌گیری دولت ملی در کشورهایی همچون عراق و سوریه است و اینکه در این کشورها قومیت‌ها محوریت اصلی حرکات اجتماعی را در اختیار دارند نه دولت ملی؛

نظریه چهارم شکل‌گیری داعش را به کشورهایی مانند عربستان و قطر نسبت می‌دهد. بر اساس این نظریه اگرچه ریشه‌های فکری و تبار سازمانی داعش مشخص است؛ ولی اوج‌گیری آن در مقطع فعلی اساساً حاصل شکست عربستان در طرح منطقه‌ای این دولت در لبنان، سوریه، عراق و افغانستان است. وقتی فرایندهای منطقه‌ای برخلاف خواسته‌های آن دولت پیش می‌رود و از طرفی ایران در جریان مذاکرات هسته‌ای با غرب است، دولت عربستان احساس شکست سیاست

۱. برای مطالعه دقیق‌تر به Abadie, 2004 و Burgoon, 2006 مراجعه شود.

خارجی خود در مقابل ایران داشته، لذا داعش و نظایر آن را تقویت می‌کند. بر اساس این نظریه کشورهای مثل عربستان و قطر تلاش کرده‌اند با حمایت از گروه‌های تروریستی یک جنگ نیابتی علیه بشار اسد و ایران راه بیندازند؛ اما در روند تحولات، این جریان به شدت افراطی شده است؛ نظریه پنجم داعش را ساخته کشورهای غربی به سرکردگی آمریکا و انگلیس می‌دانند؛ به عبارت دیگر داعش را توطئه‌ای صهیونیستی برای تغییر نظام «ژئوپلیتیک»^۱ خاورمیانه می‌دانند. قابل ذکر است که داعش بدون حمایت طرف‌های منطقه‌ای و بین‌المللی امکان ظهور و رشد با این سرعت را نمی‌یافت. حمایت‌های کشورهای چپون عربستان، ترکیه، قطر و آمریکا عامل قدرت داعش شد. مستندات وجود دارد که ثابت می‌کند، یک عامل قدرت «داعش» حمایت آمریکایی‌هاست. از جمله مهم‌ترین مستندات اعتراف «هیلاری کلینتون»، وزیر خارجه سابق آمریکا در کتاب خاطراتش است که بیان کرده: «قرار بود، داعش بر اساس توافق آمریکا و اخوان المسلمین مصر، در مصر تشکیل شود، اما رخدادهای ۳۰ ژوئن ۲۰۱۴ در این کشور که به قدرت رسیدن نظامیان در مصر و براندازی حکومت اخوانی‌ها ظرف ۷۲ ساعت را به دنبال داشت، همه توافقات را بر باد داد». کلینتون می‌افزاید: «قرار بود، پنجم ژوئیه ۲۰۱۳ در نشستی با هم‌پیمانان غربی خود، دولت اسلامی را به رسمیت بشناسیم و بدین منظور من به ۱۱۲ کشور سفر کردم تا نقش آمریکا و توافق با دوستان درباره به رسمیت شناختن داعش بلافاصله پس از تشکیل آن را توضیح دهم». کلینتون در خصوص اهداف آمریکا از این اقدام می‌گوید: «قرار بود، آمریکا به واسطه اخوانی‌های مصر و داعش، منطقه را تقسیم کند که این تقسیمات منطقه‌ای کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس را نیز شامل می‌شد. بر اساس این تقسیمات، نقشه خاورمیانه کاملاً تغییر می‌کرد و به آمریکا امکان تسلط کامل بر منافع نفتی و گذرگاه‌های دریایی را می‌داد» (کلینتون، ۲۰۱۴^۲).

«جیمز ولسی»،^۳ رئیس سابق سازمان «سیا» در سال ۲۰۰۶ بیان کرده بود: «سیا برای جهان اسلام طرحی خواهد ریخت که آن را درگیر انقلاب‌هایی داخلی کند، انقلاب‌هایی که با تکیه بر تعصب‌گرایی، طایفه‌گرایی و مذهب‌گرایی تقسیم این جهان را به دنبال داشته باشد و زمینه نفوذ آمریکا و تسلط بر آن را فراهم کند». وی می‌افزاید: «اگر بتوانیم به ملل اسلامی بقبولانیم که آنها تحت بردگی و ظلم هستند و ما در کنار آنها قرار داریم، موفق خواهیم شد، به بسیاری از اهداف خود برسیم، همانند آنچه طی جنگ‌های جهانی اول و دوم با اتحاد شوروی سابق انجام دادیم. به

۱. ژئوپلیتیک یا سیاست جغرافیایی از «ژئو» به معنای زمین و «پلیتیک» به معنای سیاست تشکیل شده است. ژئوپلیتیک شاخه‌ای از جغرافیای سیاسی بوده و بیانگر ارتباط بین جغرافیا و سیاست است (مورو دفارز، ۱۳۹۲).

2. Clinton

3. James Vesely

این ترتیب آنها را به مللی درگیر با یکدیگر و در نزاع با هم تبدیل می‌کنیم. این پروژه از عراق آغاز و سپس سوریه و لیبی را دربر می‌گیرد تا نوبت به عربستان و مصر برسد».

۵. جمع‌بندی و ارائه نظریه مقاله

در شکل (۳) جمع‌بندی اقتصاد سیاسی آمریکا در خلق گروه‌های تروریستی ارائه شده است. بر این اساس وابستگی مجتمع‌های نظامی صنعتی آمریکا و در پی آن کل اقتصاد آمریکا به تولید تسلیحات و نیاز به بودجه‌های کلان نظامی از یک طرف و نیاز روزافزون جوامع صنعتی به مواد خام و بازار فروش کشورهای در حال توسعه موجب شده است که رشد و توسعه تروریسم بین‌المللی بیش از آنکه موجب وارد آمدن آسیب و خسارت به نظام سرمایه‌داری شود؛ منافع خاصی را برای این نظام فراهم آورد. به این ترتیب تعامل پیچیده و خاصی بین تروریسم و سرمایه‌داری به وجود آمده است که این تعامل نه تنها یکی از موانع اساسی در راستای مبارزه با تروریسم است؛ بلکه به نظر می‌رسد خود عامل جعل تروریسم توسط این مجتمع‌ها باشد.

پس از برچیده شدن دیوار برلین بهره‌برداران از جنگ‌افروزی و ارتش‌سالاری آمریکا به منظور به‌دست آوردن بخش اعظم منابع این کشور -یا مالیات‌هایی که مردم می‌پردازند- درصدد یافتن جایگزینی برای دستاورد «تهدید از سوی کمونیسم» دوران جنگ سرد بودند. عبارت مهمی که از سوی وزیر خارجه وقت شوروی در تاریخ روابط بین‌الملل به ثبت رسید این بود که ما قصد داریم آمریکا را از نعمت داشتن دشمن محروم کنیم. البته روس‌ها در آن زمان یارای ادامه مسابقه تسلیحاتی آمریکا را نداشتند؛ اما با این وجود در سخنان وزیر خارجه وقت شوروی یک حقیقت نهفته بود و آن اینکه آمریکا بدون داشتن دشمن آمریکا نخواهد بود (ابوالحسن شیرازی، ۱۳۹۰). این نکته در جملات مقامات آمریکایی نیز مطرح شده است مثلاً کالین پاول زمانی گفته بود که: «ما داریم دشمن کم می‌آوریم، حال باید به سراغ کاسترو و کیم ایل سونگ برویم» (والترز، ۱۳۸۲، ص ۸۸).



شکل ۳: جمع‌بندی اقتصاد سیاسی آمریکا در خلق گروه‌های تروریستی

این دیدگاه هانتینگتون که تمدن غربی از سوی اسلام مورد تهدید قرار گرفته است، جایگزینی بی‌نقص برای بهانه تهدید از سوی کمونیسم دوران جنگ سرد شد و این دیدگاه بر اثر حملات تروریستی یازده سپتامبر نیروی بیشتری گرفت. این تفسیر خودخواهانه تروریسم و توجیه ملازم با آن در خصوص جنگ و نظامی‌گری حاوی عنصری از موجه‌نمایی خطرناک و گمراه‌کننده است؛ اینکه وقتی مردم متقاعد شوند که «اسلام و مسلمانان دشمن و اصلاح‌ناپذیر در صددند با توسل به

زور تمدن ما را نابود کنند»، واکنش منطقی‌شان استقبال از جنگ پیشگیرانه^۱ خواهد بود و چیزی که باعث وخامت بیشتر این خطر می‌شود آن است که چنین تفسیری از تروریسم می‌تواند بالقوه موجب تحقق آن شود.

حادثه یازده سپتامبر موقعیت بی‌نظیری در برابر آمریکا قرار داد تا بتواند با معرفی تروریسم به‌عنوان دشمن درجه یک خود، آمریکا را از بحران معنایی که پس از فروپاشی شوروی گریبان‌گیر شده بود، رها سازد. یازده سپتامبر تعریف آمریکا را از نقش جهانی خود دگرگون کرد و زمینه را برای رفتار کاملاً سلطه‌گرایانه آمریکا و استفاده از زور در سطح جهانی آماده کرد (رنشون، ۲۰۰۹). بعد از یازده سپتامبر، تأمین منافع آمریکا در چارچوب مبارزه با تروریسم، مشروعیت جهانی پیدا کرد و نقطه عطفی جهت بهره‌برداری بهینه تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی آمریکا، جهت عملیاتی‌سازی اهداف‌شان در عرضه نظام بین‌الملل فراهم گردید. کاندولیزا رایس در این ارتباط می‌گوید: «۱۱ سپتامبر از جمله بزرگ‌ترین زلزله‌هایی است که امور را واضح و شفاف می‌کند. اکنون مخالفت با تروریسم و مقابله با انباشت سلاح‌های کشتار جمعی در دست دولت‌هایی که مسئولیت‌پذیر نیستند؛ منافع ملی را تعریف می‌کند» (زهرایی، ۱۳۸۱، ص ۸۰).

آمریکا توانست با کسب حمایت جهانی، این نکته را در افکار عمومی جهان نفوذ دهد که القاعده و گروه‌های مرتبط با آن در پی دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی هستند که تهدیدی علیه همه کشورها و حتی تمدن بشر است. در این راستا بعد از حمله یازده سپتامبر افکار عمومی جهان قدرت نظامی آمریکا را پذیرفت (بارنت، ۲۰۰۵).

در جواب این سؤال که چرا آمریکا به وجود یک دشمن خارجی نیازمند است؟ باید گفت مجموعه مجتمع‌های نظامی-صنعتی آمریکا برای دستیابی به سود اقتصادی خود نیاز به یک دشمن دارند. آنها به دلیل داشتن امکانات فراوان مادی همواره اجازه دخالت در امور داخلی کشورهای دیگر و تعرض به حقوق آنها را به خود می‌دهند؛ لذا برای فراهم کردن زمینه‌های لازم به منظور دخالت و تعرض به شیوه‌های استعمار نو و قدیم نیاز به یک دشمن واقعی و فرضی را وسیله‌ای برای مشروعیت‌بخشی به اهداف مغرضانه خود قرار می‌دهند. به‌عنوان نمونه بن لادن یک روز به‌عنوان مهره آمریکا علیه شوروی و روز دیگر به‌عنوان دشمن مورد استفاده قرار می‌گیرد. به‌گونه‌ای که بهانه اصلی حمله جورج بوش به افغانستان، بن لادن است. یا صدام که زمانی به‌عنوان دوست آمریکا برای مقابله با نفوذ ایران مورد استفاده قرار می‌گرفت زمانی دیگر به‌عنوان دشمن اصلی آمریکا در خاورمیانه بهانه‌ای می‌شود برای حمله به عراق.

1. Preemptive War

2. Renshon

3. Barnett

لازم به ذکر است که در امپراتوری‌های گذشته اگر کشورهای ضعیف‌تر منافع اقتصادی امپراتوری را تأمین می‌کردند، جهان در صلح و آرامش بود چون امپراتوری به هدفش رسیده بود. در امپراتوری فعلی آمریکا رسیدن به هدف امپراتوری فقط با ایجاد و دوام جنگ حفظ می‌شود. به عبارتی در این امپراتوری تحقق هدف امپراتوری فقط با ایجاد و دوام جنگ تحقق می‌یابد. به عبارتی اگر تمامی کشورها از آمریکا اطاعت کامل نیز داشته باشند، برای ساختار نظامی گر آمریکا مطلوب نیست. برای آمریکا شرایط جنگی و وجود بحران یا دشمن خارجی الزامی است چون رگ حیات اقتصادی آمریکا به وجود جنگ یا شرایط جنگی وابسته است. نکته قابل ذکر و خطرناک این است که اقتصاد آمریکا وابسته به صنایعی است که کارایی آنها بر حسب قدرت کشتار و ویرانی تعیین می‌شوند. به همین دلیل است که حملات یازده سپتامبر جنایت لحاظ نشد تا مستلزم اعمال قانون، یاری گرفتن از پلیس بین‌الملل، گردآوری اطلاعات و انجام کوشش‌ها و عملیات دیپلماسی همگانی باشد؛ بلکه جنگ علیه آمریکا قلمداد شد که نیازمند لشکرکشی و برقراری جنگ است (حسین‌زاده، ۱۳۸۹، ص ۳۷).

تردیدی نیست که آمریکا بدون دشمن نمی‌تواند به طرح‌های توسعه‌طلبانه و یک‌جانبه‌گرایانه خود جامه عمل بپوشاند. به همین علت کمتر تحلیل‌گری اعتقاد داشت که مرگ بن لادن به جنگ افروزی آمریکایی‌ها پایان خواهد داد. همان‌گونه که مرگ فاشیسم و کمونیسم به این موضوع پایان نداد؛ از این رو حتی اگر آمریکایی‌ها دشمنی به اندازه بن لادن و شبکه القاعده نداشته باشند، آن را خلق می‌کنند (ابوالحسن شیرازی، ۱۳۹۰). خلق داعش دقیقاً همان خلق جدید است تا ضمن حفظ منافع آمریکا هزینه‌های مستقیم جنگ برای آمریکا را نیز کاهش دهد؛ زیرا هدف این گروه تغییر جهت جنگ گروه‌های تروریستی در مقابل آمریکا و غرب به درون تمدن اسلامی است. این مزیت داعش نسبت به گروه‌های تروریستی قبلی چون القاعده است که آن گروه‌ها تاحدی می‌توانند آمریکا را همراهی کنند و نه بیش از آن. در جدول (۳) مزایا و معایب القاعده و داعش برای آمریکا و غرب مقایسه شده است. گروه‌هایی چون القاعده به لحاظ مبانی تفکری جنگ درون تمدن اسلامی مثلاً با شیعیان اولویتشان نبود؛ به همین دلیل آمریکا با حذف بن لادن تلاش برای حذف القاعده و خلق گروهی دیگر داشت که اولویت اولش جنگ در درون تمدن اسلامی باشد. تئوری‌ای که بر اساس آن شکل‌گیری داعش یا حمله حامی اصلی تروریست‌ها در منطقه (یعنی عربستان) به یمن قابل توجیه است.

داعش تمامی مزیت‌های دشمنان قبلی آمریکا از جمله ایجاد بازار برای تسلیحات و تولیدات مجتمع‌های نظامی-صنعتی این کشور را داراست. در کنار آنها داعش این مزیت را نیز دارد که

آمریکا و متحدان غربی اش را از درگیری در جنگ برای ایجاد بازار فروش محصولات مجتمع‌های نظامی-صنعتی بی‌نیاز می‌کند. از طرفی بهترین استراتژی برای پیاده‌سازی تئوری جنگ تمدن‌های هانتینگتون در جهت تضعیف تمدن اسلامی از درون است.

جدول ۲: مقایسه مزایا و معایب القاعده و داعش برای آمریکا و غرب

معایب برای آمریکا و غرب	مزایا برای آمریکا و غرب	
هزینه‌های مستقیم جنگ برای آمریکا (مثلاً هزینه‌های جنگ در افغانستان یا عراق)	تحقق اهداف سیاست اقتصادی (خلق جنگ و فروش تسلیحات) تحقق اهداف سیاست خارجی (تضعیف تمدن اسلامی با جنگ مستقیم)	القاعده
کاهش هزینه‌های مستقیم آمریکا و غرب در راه‌اندازی جنگ	تحقق اهداف سیاست اقتصادی (خلق جنگ و فروش تسلیحات) تحقق اهداف سیاست خارجی (تضعیف تمدن اسلامی بدون نیاز به جنگ مستقیم و از درون) افزایش تنفر جهانی از تمدن اسلامی با ارائه چهره خشن و وحشی از اسلام توسط داعش	داعش

هشدار می‌دهد که آیزنهاور حدود نیم قرن پیش داده که مجموعه نظامی-صنعتی نباید سبب شود تا پنتاگون به جای منافع ملی و نیازهای امنیتی آمریکا منافع یک عده اسلحه‌ساز را رعایت کند (شولزینگر، ۱۳۷۹). در حال حاضر با وجود گروه‌هایی چون داعش و کشورهای چون عربستان برطرف شده است؛ بدین معنا که در حال حاضر مجموعه نظامی-صنعتی آمریکا در عین حفظ و حتی ارتقای منافع ملی و نیازهای امنیتی آمریکا با استفاده از عناصر گمراه یا خائن به تمدن اسلامی از درون این تمدن برای مجتمع‌های نظامی-صنعتی بازار اسلحه ایجاد می‌کنند. همچنین نگرانی هانتینگتون از تمدن اسلامی با وجود چنین عناصر تربیت شده‌ای در درون تمدن اسلامی برطرف شده است.

بررسی شواهد موجود در خصوص فعالیت‌های تروریستی در کشورهای اسلامی قبل و بعد از فروپاشی شوروی نیز به نوعی مؤید این تئوری است. در جدول (۳) وضعیت فعالیت‌های تروریستی در برخی کشورهای اسلامی به‌طور عمده حاضر در خاورمیانه و شمال آفریقا مشخص شده است. در این جدول تعداد فعالیت‌های تروریستی در دو دوره ۱۹۷۰-۱۹۸۹ یعنی دوره ۲۰ ساله قبل از فروپاشی شوروی و دوره ۱۹۹۰-۲۰۱۴ یعنی دوره ۲۵ ساله پس از فروپاشی شوروی (به‌عنوان دشمن خارجی آمریکا) ارائه شده است. اطلاعات نشان می‌دهد، تعداد حملات تروریستی (صرف تعداد نه کشته‌ها یا خسارات) در یک سال در دوره دوم نسبت به دوره اول به‌طور متوسط ۴۷۰ درصد رشد یافته؛ این در حالی است که در این مدت حملات تروریستی در آمریکا

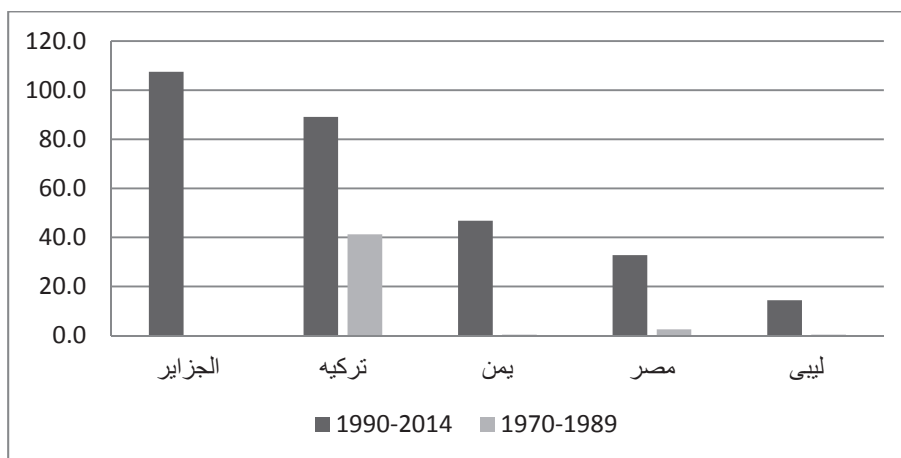
۷۲ درصد کاهش یافته است. همچنین در این مدت به‌طور متوسط در کل جهان رشد حملات تروریستی ۶۴ درصد بوده که بسیار کمتر از کشورهای مورد بررسی اسلامی است.

جدول ۳: وضعیت فعالیت‌های تروریستی در برخی کشورهای اسلامی

کشور	تعداد فعالیت تروریستی در کل دوره			تعداد فعالیت تروریستی در هر سال		
	۱۹۷۰-۱۹۸۹	۱۹۹۰-۲۰۱۴	کل دوره	۱۹۷۰-۱۹۸۹	۱۹۹۰-۲۰۱۴	کل دوره
عراق	۳۶	۱۲۰۶۲	۱۲۰۹۸	۱/۸	۴۸۲/۵	۲۶۸/۸
الجزایر	۴	۲۶۸۸	۲۶۹۲	۰/۲	۱۰۷/۵	۵۹/۸
ترکیه	۸۲۵	۲۲۲۸	۳۰۵۳	۴۱/۳	۸۹/۱	۶۷/۸
یمن	۸	۱۱۷۰	۱۱۷۸	۰/۴	۴۶/۸	۲۶/۲
مصر	۵۱	۸۲۰	۸۷۱	۲/۶	۳۲/۸	۱۹/۴
لبنان	۱۳۵۰	۸۲۰	۲۱۷۰	۶۷/۵	۳۲/۸	۴۸/۲
لیبی	۸	۳۶۱	۳۶۹	۰/۴	۱۴/۴	۸/۲
ایران	۴۲۷	۲۲۲	۶۴۹	۲۱/۴	۸/۹	۱۴/۴
بحرین	۲	۱۲۱	۱۲۳	۰/۱	۴/۸	۲/۷
عربستان سعودی	۱۱	۵۵	۶۶	۰/۶	۲/۲	۱/۵
اردن	۳۶	۵۰	۸۶	۱/۸	۲	۱/۹
تونس	۸	۴۵	۵۳	۰/۴	۱/۸	۱/۲
کویت	۴۰	۳۳	۷۳	۲	۱/۳	۱/۶
مراکش	۱۴	۲۱	۳۵	۰/۷	۰/۸	۰/۸
امارات	۱۴	۶	۲۰	۰/۷	۰/۲	۰/۴
قطر	۲	۴	۶	۰/۱	۰/۲	۰/۱

منبع: محاسبات تحقیق بر اساس database terrorism Global

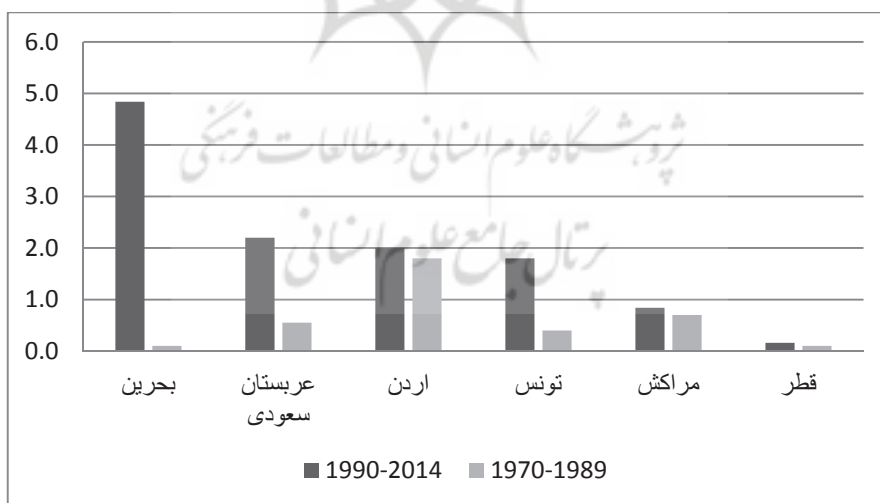
قابل توجه است که آمار حملات تروریستی کل جهان، آمار این کشورهای اسلامی نیز وجود دارد و در صورتی که حملات تروریستی کشورهای اسلامی مورد بررسی در اینجا از آن حذف شود، رشد تروریسم در سایر کشورهای جهان به‌طور متوسط ۳۲ درصد بوده که نسبت به ۴۷۰ درصد رشد تروریسم در کشورهای اسلامی خاورمیانه و شمال آفریقا قابل مقایسه نیست. قابل ذکر است که سهم ۱۶ کشور اسلامی مورد بررسی در کل فعالیت‌های تروریستی انجام شده در جهان از ۷ درصد در دوره ۱۹۷۰-۱۹۸۹ به بیش از ۲۵ درصد در دوره ۱۹۹۰-۲۰۱۴ رسیده است.



نمودار ۵: متوسط حملات تروریستی در سال در کشورهای اسلامی منتخب

منبع: محاسبات تحقیق بر اساس Global terrorism database

در شکل (۵) و (۶) متوسط حملات تروریستی در سال در کشورهای اسلامی منتخب در دو دوره ۱۹۷۰-۱۹۸۹ و ۱۹۹۰-۲۰۱۴ در برخی کشورهای منتخب مقایسه شده است. اطلاعات نشان می‌دهد فعالیت‌های تروریستی در این کشورها رشد قابل توجهی در دوره پس از جنگ سرد داشته است.



نمودار ۶: متوسط حملات تروریستی در سال در کشورهای اسلامی منتخب

منبع: محاسبات تحقیق بر اساس Global terrorism database

در الجزایر با افزایش از ۴ فعالیت در سال به ۲۶۸۸ فعالیت در سال حدود ۵۴۰۰۰ درصد و در یمن رشد فعالیت‌های تروریستی ۱۱۶۰۰ درصد بوده است. رشد حملات تروریستی در مصر ۱۱۹۰ درصد و در لیبی ۳۵۰۰ است. این رشد در کشور ترکیه ۱۱۶ درصد، بحرین ۴۷۰۰ درصد، عربستان سعودی ۳۰۰ درصد، اردن ۱۱ درصد، تونس ۳۵۰ درصد و مراکش ۲۰ درصد بوده است. این تغییرات در غالب تئوری این مقاله که پس از جنگ سرد آمریکا به دنبال جایگزینی برای ایجاد جنگ در جهت حفظ بازار مجتمع‌های نظامی-صنعتی خود می‌گشت و با ارائه نظریه هانتینگتون بهترین گزینه سیاسی برای ایجاد جنگ تمدن اسلامی انتخاب شد، قابل توجیه است.

در نهایت در پاسخ به سؤال تحقیق که «آیا آمریکا در جهت تأمین منافع اقتصادی-سیاسی خود دست به خلق گروه‌های تفرقه‌افکن در درون تمدن اسلامی (از جمله داعش) می‌زند؟» باید بیان کرد با توجه به اینکه محوریت سیاست اقتصادی آمریکا حفظ و ارتقای مجتمع‌های نظامی-صنعتی این کشور است و محوریت سیاست خارجه آمریکا پس از جنگ سرد عمل بر اساس تئوری هانتینگتون است که بر اساس آن مهم‌ترین دشمنان آمریکا تمدن اسلامی است؛ از این رو پاسخ به سؤال مثبت است. شواهد تجربی بعد از جنگ سرد نیز مؤید این ادعاست. راهکار عملی مواجهه با این راهکار می‌تواند انتقال هزینه‌های ایجاد جنگ به کشورهای غربی و از جمله آمریکا مثلاً از طریق سوق دادن بی‌خانمان‌های ناشی از جنگ‌ها به‌عنوان مهاجر به این کشورها باشد.

منابع

۱. ابوالحسن شیرازی، حبیب‌اله (۱۳۹۰)، «القاعده و آمریکا، تهدید یا بهانه برای جنگ»، پژوهشنامه روابط بین‌الملل (علوم سیاسی و روابط بین‌الملل)، دوره ۴، شماره ۱۵، ص ۲۱۱-۲۳۴.
۲. اتوتایل، ژناروید (۱۳۸۰)، سامونل هانتینگتون و متمدن کردن فضای جهان در ژناروید اتوتایل، سیمون دالبی و پاول روتلج، اندیشه‌های ژئوپولیتیک در قرن بیستم، ترجمه محمدرضا حافظ‌نیا و هاشم نصیری، تهران: نشر دفتر سیاسی و بین‌المللی.
۳. ازغندی، علی‌رضا و جلیل روشندل (۱۳۸۲)، مسائل نظامی و استراتژیک معاصر، تهران: انتشارات سمت.
۴. افسا، محمدجعفر (۱۳۷۹)، «نظریه برخورد تمدن‌ها»، مجله فرهنگ کوثر، شماره ۴۱. <http://www.hawzah.net/fa/magazine/view/4180/4747/38619/>
۵. بوتول، گاستون (۱۳۷۴)، جامعه‌شناسی جنگ، ترجمه هوشنگ فرخ‌جسته، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۶. پیترز، جان (۱۳۷۸)، معماری نظامی آمریکا، ترجمه دوره عالی جنگ سپاه پاسداران، تهران: انتشارات دوره عالی جنگ سپاه پاسداران.
۷. حسین‌زاده، اسماعیل (۱۳۸۹)، اقتصاد سیاسی نظامی‌گری آمریکا، ترجمه پرویز امیدوار، تهران: نشر نی.
۸. رضایی، علی‌رضا (۱۳۸۹)، «نظم ایده‌محور: الگوی ایالات متحده آمریکا از نظم در نظام بین‌الملل پساجنگ سرد»، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌الملل، شماره سوم، ص ۱۷۱-۱۹۶.
۹. زهرایی، مصطفی (۱۳۸۱)، «از کشورهای یاغی تا محور اهریمنی: مهار تا حمله پیشگیرانه»، فصلنامه سیاست خارجی، سال شانزدهم.
۱۰. سلیمی‌بنی، صادق (۱۳۹۲)، «روابط نظامی و تسلیحاتی شمال و جنوب: بررسی موردی مجتمع‌های نظامی صنعتی ایالات متحده آمریکا»، پژوهشنامه روابط بین‌الملل (علوم سیاسی و روابط بین‌الملل)، دوره ۶، شماره ۲۴، ص ۱۵۷-۱۸۵.

۱۱. شکوهی آذر، فاطمه و سعید گیوکی (۱۳۹۰)، «مجموع‌های نظامی صنعتی و نقش نظامی‌گری در سیاست خارجی آمریکا»، پژوهشنامه روابط بین‌الملل (علوم سیاسی و روابط بین‌الملل)، دوره ۴، شماره ۱۶، ص ۱۸۱-۱۹۶.
۱۲. شولزینگر، رابرت د (۱۳۷۹)، دیپلماسی آمریکا در قرن بیستم ۱۸۹۷-۱۹۹۷، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: وزارت امور خارجه.
۱۳. شیرودی، مرتضی (۱۳۸۸)، «سرانجام نظام سیاسی جهان»، مشرق موعود، دوره ۳، شماره ۱۰، ص ۱۶۵-۱۹۸.
۱۴. صدقیانی، سهیلا (۱۳۸۹)، ریشه‌های اقتصادی تروریسم با تأکید بر تروریسم مرتبط با خاورمیانه، پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه تهران.
۱۵. کاظمی، حجت (۱۳۹۳)، «ریشه‌های افراط‌گرایی در خاورمیانه»، گفتگو از شهاب‌الدین بنی‌طبا، شفقتنا. <http://www.shafaqna.com/persian/>
۱۶. گری، کالین (۱۳۷۸)، سلاح جنگ‌افروز نیست: بررسی روابط میان سیاست، استراتژی و فناوری نظامی، ترجمه احمد علیخانی، تهران: دوره عالی جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.
۱۷. محمدنیا، مهدی (۱۳۸۲)، «مجموع‌های نظامی-صنعتی و نقش آن در ساختار سیاسی-اقتصادی پاکستان و ایران، قم: مؤسسه آموزش عالی باقرالعلوم.
۱۸. محمدی، منوچهر (۱۳۸۷)، «برخورد تمدن‌ها یا برخورد با نظام سلطه (پارادایم جدید در روابط بین‌الملل)» حکومت اسلامی، سال سیزدهم، شماره دوم.
۱۹. مورو دفارژ، فیلیپ (۱۳۹۲)، فرهنگ ژئوپلیتیک، ترجمه سیدحامد رضیعی، تهران: انتشارات فرهنگ معاصر.
۲۰. والتز، کنت (۱۳۸۲)، واقع‌گرایی ساختاری پس از جنگ سرد، در جان ایکنبری، تنها ابرقدرت؛ هژمونی آمریکا در قرن ۲۱، ترجمه عظیم فضلی‌پور، تهران: نشر مؤسسه فرهنگی ابرار معاصر تهران.
۲۱. هانتینگتون، سمیوئل (۱۳۷۸)، برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهان، ترجمه حمید رفیعی، محمدعلی، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی مرکز بین‌الملل گفتگوی تمدن‌ها.
۲۲. یزدان‌فام، محمود (۱۳۹۳)، «نشست علمی بررسی چگونگی شکل‌گیری داعش و محیط راهبردی منطقه»، انجمن علوم سیاسی ایران، تاریخ ۹۳/۸/۵. <http://www.ipsa.ir/content>

23. Abadie ,A .(2004), “*Poverty, political freedom, and the roots of terrorism*”, *National Bureau of Economic Research*, (No.w10859).
24. Al-Hamarneh, A. & Steiner, C .(2004), “Islamic tourism: Rethinking the strategies of tourism development in the Arab world after September 11, 2001”, *Comparative Studies of South Asia, Africa and the Middle East*, 24 (1), pp. 173-182.
25. Bacevich, A .J .(2013), *The new American militarism: How Americans are seduced by war*, Oxford University Press.
26. Barnett, T. P. (2005), *The Pentagon's new map: War and peace in the twenty-first century*. Penguin.
27. Belasco, A. (2014), *Cost of Iraq, Afghanistan, and Other Global War on Terror Operations since 9/11*, Congressional Research Service, www.crs.gov.
28. Bjørge, T. (Ed.). (2004), *Root Causes of Terrorism: Myths, reality and ways forward*. Routledge.
29. Brzoska, M. (1995), “World military expenditures”, *Handbook of defense economics*, 1, pp. 45-67.
30. Burgoon, B. (2004), “On Welfare and Terror: Social Welfare Policies and Politicaleconomic Roots of Terrorism”, *Amsterdam School for Social Science Research working paper*.
31. Burgoon, B. (2006), “On welfare and terror social welfare policies and political-economic roots of terrorism”, *Journal of Conflict Resolution*, 50 (2), pp. 176-203.
32. Bush, W. George (1999), *A Period of Consequences*, The Citadel, South Carolina, Thursday, September 23, http://www3.citadel.edu/pao/addresses/pres_bush.html.
33. Callinicos, A. (2009), *Imperialism and global political economy*, Polity.
34. Chibber, V. (2009), “American militarism and the US political establishment: the real lessons of the invasion of Iraq”, *Socialist Register*, 45 (45).
35. Clinton, H. R. (2014), *Hard Choices: A Memoir*, Simon and Schuster.
36. DeGrasse, R. (1983), *Military expansion, economic decline*, ME Sharpe.
37. Dallek, R. (1995), *Franklin D. Roosevelt and American foreign policy, 1932-1945: with a new afterword*, Oxford University Press.

38. Desch, Michael (2006), "Civil-Militarism: The Civilian Origins of the New American Militarism", *Orbis*, Vol. 50, Issue 3, pp. 573-583.
39. Franks, J. (2005), *Rethinking the roots of terrorism: through the doors of perception*, Doctoral dissertation, University of St Andrews.
40. Franks, J. (2006), *Rethinking the roots of terrorism*, Basingstoke, NY: Palgrave Macmillan.
41. Franks, J. (2009), "Rethinking the Roots of Terrorism: Beyond Orthodox Terrorism Theory A Critical Research Agenda", *Global Society*, 23 (2), pp. 153-176.
42. Fukuyama, F. (1992), *The end of history and the last man*, New York: Avon.
43. Fukuyama, F. (2006), *The end of history and the last man*, Simon and Schuster.
44. Gilmore, R. W. (1999), "Globalisation and US prison growth: from military Keynesianism to post-Keynesian militarism", *Race & Class*, Vol. 40, pp. 111-187.
45. Global terrorism database. <http://www.start.umd.edu/gtd/>.
46. Goering, Hermann, Nuremberg Trial, <https://www.jewishvirtuallibrary.org/jsource/Holocaust/judgeGoering.html>.
47. Griffin, L. J., Wallace, M., & Devine, J. (1982), "The political economy of military spending: evidence from the United States", *Cambridge Journal of Economics*, pp. 1-14.
48. Hartung, W. D. (2003), *How much are you making on the War, Daddy? A Quick and Dirty Guide to War Profiteering in the George W. Bush Administration*, Nation Books.
49. Higgs, Robert (January 2004), *The defence budget is bigger than you think*. Sun, Also published in The San Francisco Chronicle, <http://www.independent.org/newsroom/article.asp?>
50. Hossein-Zadeh, I. (2006), *The political economy of US militarism*, Palgrave Macmillan.
51. Huntington, S. P. (1993), "The clash of civilizations?", *Foreign affairs*, Vol. pp. 22-49.
52. Huntington, S. P. (1996), *The class of civilizations and the remaking of world order*, Penguin Books India.

53. Krueger, A. B. (2008), *What makes a terrorist: Economics and the roots of terrorism*, Princeton University Press.
54. Ninkovich, F. (2001), "The United States and Imperialism", *A Companion to American Foreign Relations*, 79.
55. Renshon, S. A. (2009), *National security in the Obama administration: reassessing the Bush doctrine*, Routledge.
56. Vilmar, Fritz (1973), "Military-industrial Complex in West Germany and the Consequence for Peace Policy", *Journal of Peace Research*, 10 (3), pp. 251-258.
57. Von Hippel, K. (2002), "The roots of terrorism: Probing the myths", *The Political Quarterly*, 73 (s1), pp. 25-39.
58. Wray, L. R. (2004), *The Case for Rate Hikes: Did the Fed Prematurely Raise Rates?*, (No. 79). Public policy brief//Jerome Levy Economics Institute of Bard College.
59. What is the military industrial complex, www.cwrl.utexas.edu (spring 98), <http://www.gpo.gov/fdsys/search/pagedetails.action?granuleId=BUDGET-2015-TAB-5-1&packageId=BUDGET-2015-TAB&fromBrowse=true>.